

إفحام الأعداء والخصوم

[78] وعصبتهم، يعني خطبة کرد عمر ام کلثوم را از علي بس عذر آورد بصغر سن ام کلثوم، وبانیکه نکا هداشته است اورا براي يسر برادر خود جعفر طيار، بس عمر گفت: که اراده نکرده ام باه راو لکن شندم رسول خداکه میفرمود: هرسببي ونسبي که هست منقطع میشود در روز قیامت سواي سبب ونسب من، وهمة فرزندان دختری عصبه اشیاں بدران ایشان باشند جز فرزندان فاطمة بس بدر ستیکه من بدر ایشان وعصبه ایشانم، صاحب صواعق محرقة کوید حاصل کلامش اینکه انتسابیکه از خصایص حضرت در این حدیث وامثال آن مفهوم میشود اینست که حضرت را بدر بني فاطمة توان گفت، وبني فاطمة رابسران آن حضرت، وجون بني فاطمة را باخبان نبوت نسبت ابوت ونبوت بهم رسید این نسبت را در کفائف اعتبار خواهد بود، بس هاشمی غیر شریف کفو نمی شود شریفه را، وقول علماء که بني هاشم وبني عبد المطلب أكفائند محل ان در ما عداي این صورة است، واکر کسی وصیت کرد که مال مرا بس از من بفرزندان حضرت بد هند وصي رامیبا یدکه به بني فاطمة بدهد واکرهم چنین کسی وقف کند بر فرزندان حضرت مصرف ان بني فاطمة خواهد بود، واین حکم در أولاد دختری ع = غیر حضرت (ص) جاری نشود، مثلا اکر کسی وصین کنند که مال مرا بر فرزندان زید تقسیم کنند اولاد دختر زید راهیج نمی رسد. راقك الحروف کوید: در این مقام شبه وارد من شودکه هرگاه از حدیث مفهوم شد که غیر شریف کفایت ندارد با شریف بس علي (ع) چرا خطبة عمر را اجابت کرد، وجوابش اینکه این معنی بنا بر ضرورت بود چه در آن وقت عنفوان نشو تنمای شجرة سیادت بود، وشریفی که با شریفة نسبت کفایتی داشته باد وهم شرعا باهم ما کحت أو جائز بود باشد اصلا بعمره وجود نیا مد. انتهى (1).